

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

سیدموسی عثمان هستی

۲۷ نومبر ۲۰۱۴

نویسنده توانا، شاعر کوچه نشین خیال ها،

" پرتونادری "

نمیدانی آینه و سنگ یکجاست اینجا تمام آینه و سنگ یک رنگست اینجا

نپندار که هر چه بی رنگست اینجا تضادها خاموش و بی جنگست اینجا

شاعری وزن و بی ترازو

چند روزی می شود که من قلم برداشته ام و جای بود و باشم مانند سران اعضای القاعده و داعش به مردم عادی معلوم نبوده، ولی از جانی که مافیا های قلم مرا در یک لست ضد خود جا داده اند، امکان دارد که دستگاه های جاسوسی می دانستند که من در کجا هستم و اگر دستگاه های جاسوسی نمی دانستند، شورای نظار که مانند آن خدا بیامرز قهرمان پکول که از بی کبری سر به هر در و دستگاه جاسوسی چپ و راست می زد، شاگردان وفاداراش مستثنی از روش رهبرشان نیستند و می دانستند که من در کجا هستم و مانند آقای پرتونادری سر بر پشت پای کدام زورمند خم کرده ام تا نماز در محراب قدرتش بخوانم و حاجتم برآورده شود.

آقای پرتونادری روح زنده یاد میرنادرشاه کهپیان را شاد می کند که آقای کهپیان حق کاکاگی بر من داشت و حق پیری بر پرتونادری و خانواده اش داشت و دارد.

عمر بازماندگان آقای کهپیان هم طولانی باد که مانند شما افتخارت آن مرد بزرگ را صدمه نزدند و سر بوسه بر بوت شورای نظار پائین نکرده اند و در کمپاین اشرف غنی که سالها در نارت امریکا از طالب و قبيله و قوانین قبله ئی وکیل مدافع بود، شما در آسیاب جنایت آب خت نریختید! و هم عمر نواسه آقای کهپیان با وجودی که یک زن است و وکیل پارلمان می باشد، بخاطر وحدت ملی! مجالس کمپاین اشرف غنی احمدزی را مانند خان محمد رئیس خاد حکمتیار، زیبایی خاص بخشیده و این خانم و خان محمد رئیس خاد حکمتیار، قاتل سید بهاءالدین مجروح رئیس و استاد فلسفه فاکولته ادبیات و تحصیل یافته فرانسه، زنده یاد چنژائی رئیس جنگلک در زمان قبل از حکومت حزب دموکراتیک خلق و مدیر ذاتیه در قوای کار سالنگ ها در زمان دگروال رشید خان بود، زنده یاد عزیزالفت حاکم اندخوی، پسر زنده یاد یوهاند الفت از مشرقی، زنده یاد کتوازی پسر سربلندخان کتوازی قومندان ولایت کابل در زمان شاه مخلوع ظاهرشاه بود. خان محمد دیروز رئیس خاد حکمتیار، امروز نگین کوه نور تاج شورای نظار به حیث معاون داکتر عبدالله، این دو دشمن تاریخی به خاطر وحدت ملی! درظاهر خون را با آب می شویند!

پدرکشتی و تخم کین کاشتی پدرکشته راکی بود آشتی

مقصد نوشته بالا این نبوده که شما دیروز در اتحادیه نویسندگان مانند نویسندگان مجله سباوون (یکی از شعبات فرهنگی خاد که جاسوسان نخبه قلم در آنجا جابه جا شده بودند، یاد شان بخیر که مثل شما در افغانستان هستند و یا در خاج از خیرات مافیا های قلم آن مجله امروز نام کشیده اند و در کاهدان نشسته اند) که با شما به زندان رفته بودند و مثل شما بعد از دوره مکلفیت از زندان برگشتند و در پهلوی آقای باختری و رازق روئین به خاطر یک هدف زانو زدند. کشتن زنده یاد شاپور را گرامی داشتند و ثریا بهاء در کتاب رها در باد روابط خود را با این قماش تسلیم طلب ها که حال تو افتخار نقد کردن آن کتاب را داری آشکارا از شاپور، واصف، روئین یاد می کند و هم می نویسد که شاپور چه طور در دام قاتلین خود افتاده. روحش شاد و یادش گرامی باد. این هم طعنه نیست، بلکه یک واقعیت است که ثریا بهاء اعتراف کرده. فکرتان باشد که در نقد گرفتاری شاپور فراموش شما نشود که این گرفتاری افتخار تمام خائنین و وطن فروشان روسی مشرب است.

روزی یک قلم به دست توانای فارسی نویس سفیر افغانستان در کانادا مقرر شد او را من ندیدم و شناخت هم با شخصیت توانای قلم نداشتم، نمی دانم چطور با نام یک بیسواد قلم آشنائی پیدا کرده بود، او با کارت های دست نویس خود همیشه مرا نوازش می داد و در محافل دعوت می کرد، ولی بدبختانه به خاطر کهولت من یکبار هم نتوانستم به خدمت آن دانشمند برسیم و یا در محفلی اشتراک کنم.

روزی داک (پوسته رسان) دروازه مرا دقلباب کرده نامه راجستری را به من تحویل داد، باز کردم که کارتی به امضای محترم سفیر افغانستان در کانادا مزین شده، سفیر دانشمند لطف کرده در محفل بزرگداشت استاد واصف باختری مرا دعوت نموده باز هم به خاطر کهولت و از ترس پولیس در محفل آن رفیق خوردی ام، (باختری) اشتراک کرده نتوانستم، دیگران فکر کردند به خاطر نقد دو شعر آقای باختری که توسط من صورت گرفته بود رویم نشد که در آن محفل حضور داشته باشم و با کدام چشم بطرف باختری ببینم.

شاعری در شهر ما زندگی می کند به نام احمدعاکفی هراتی تبار از یک فامیل انقلابی و زمانی برادران او از دوستان من بودند، روان شان شاد، بعد از ختم مجلس او به من تلفون کشیده گفت آقای سیاه سنگ با نام های مستعار سالها در سایت بزمقدس نه تنها باختری را که قبله باختری را (مولانای بلخی را تنبان کشید)، او در این محفل اشتراک کرده بود، تو به خاطر نقد دو شعر استاد واصف باختری از اشتراک در محفل خودداری کردی. من خنده کردم و گفتم من جرائت آقای سیاه سنگ به گفته شاعر توانای شهر ما آقای راعون که داکتر صاحب سیاه سنگ را (استاد سیاه سنگ می نامد)، ندارم.

آری وقتی که به واصف باختری استاد خطاب شود، سیاه سنگ و پرتونادری چه یک سر و گردن از باختری کمتر است که به آنها کلمه استاد خطاب نشود، همان طوریکه به وحید قاسمی کاروان شعر استادی موسیقی را بی گر و بی لیتی داد. چون دهه دموکراسی بود، (دوران محصلی خانم ثریا بهاء و آقای پرتونادری رفیق و هموطن آقای مصلی بدخشی)، آنقدر به خاطر دموکراسی بی لجام شاه شاگردان به استادان ارزش قایل نبودند و از کسانی که استادان را توهین می کردند، از آن جمله یکی خانم بهاء بود.

زاغ به خاطر خدا عقاب شکار می کند و به بهانه می خواهد نقد کتاب رها در باد را مقدمه چینی نماید و در یک قسمت آخر نوشته خود می نویسد (هیچ کس نمی داند که چه روزگار دشواری را پشت سر می گذارم، ورنه باید پیش از این به پاسخ این گزافه گویانی که جز دشنام دادن، فرهنگی [فرهنگ] دیگری ندارند می پرداختم. من در پیوند به این کتاب خواهم نوشت).

من نمی گویم که آقای پرتونادری شف شف نه، شفتالو بگو. اگر کتاب رها در باد را نقد کنی بی پاسخ هم نمی مانی.

به یاد دارم در دههٔ دموکراسی چند روزگی به چشم کورم آفتاب زده بود، اسپستان یک استاد بودم، شاگردی مرا صدا کرد، ولی استاد نگفت، من ناراحت شدم که من چه کمی دارم که شاگرد مرا استاد خطاب نمی کند. آقای پرتونادری من نمی خواستم بعد از سی و چند سال دوباره قلم خرنوالی به دست بگیرم و به دادگاه قضاوت مردم بروم و از تو شاکمی باشم.

به من این جمله زیر داخل قوس غوغای مغزی داد که مانند شما از دهن گشاد سرنا صدا نکشم و پاسخی در توان قلم خود داده باشم، امید است بی حرمتی فکر نکنید، یک جواب قانع کننده یا یک دفاعیهٔ مشروع فکر کنید و اگر قسم دیگری فکرمی کنید، دهن قلم مرا پاره سازید.

میگویند از شهر برآید، از نرخ سرباز نزنند، خر نوشتهٔ من سالها مانند (خر فرهنگی) آقای تنویر همین نوع بارها را برده، امید است که به من هم خرفرنگی خطاب نکنید که من حوصلهٔ آقای تنویر را ندارم. راکت قلم من کمتر از راکت آتشین حکمتیار نیست. آری این نوشتهٔ داخل قوس مرا مجبور کرد که قلم بردارم و باقی ماندهٔ کتاب را هم نقد کنم و ثابت کنم تا سیاه رو شود / هر که در او غش باشد.

(نوشتهٔ ای از شاعر بزرگ پرتونادری در پیرامون متن های سخیف و انتقامجویانه از سوی دشمنان کتاب) (رها در باد) ثریا بهاء.

این را کسی باور نمی کند، تنها کسی باور می کند که شاید خرفرنگی باشد تا باور کند. کسی نیست که در آن زمان محصل بوده باشد یا خودآگاه و یا ناخودآگاه روزی در گردهمایی محصلان اشتراک کرده باشد و بگوید که من ثریا بهاء را نمی شناسم. امروز به خاطر این و آن که نام از من برده اند نقد کتاب رها در باد را سردست می گیرم. پرتونادری ماهرانه نام از اشخاص و افرادی که او را توهین کرده، دشنام داده و در نوشته های خود تحقیر کرده اند، نام دشنام سالاران را نمی گیرد، شاید از بزرگی اش باشد یا از بزدلی اش.

مگر کسی که از نویسندهٔ چیره دست، شاعر کوچه های خیال، منتقد ادبی توانای زبان دری، آقای پرتونادری در نقد کتاب رها در باد نام برده به چهار کتاب کافر قلم است که من می باشم.

نه تنها من، بلکه چندین منتقد ادبی کتاب رها در باد بعد از من چند دست نویسی کتاب رها در باد را تأیید کرده اند و در جملهٔ اشخاص و افرادی که من نام برده ام، یادی از آقای پرتونادری هم کرده ام و آقای پرتونادری حق دارد از من بپرسد چو گفتمی دلیلش بیاور، همین طور که من با شهادت نام از پرتونادری برده ام، پرتونادری مثل من شهادت به خرچ بدهد. خود را به کوچهٔ حسن چپ نزنند، مردانه وار اعتراف کند که ثریا بهاء را با تمام مشخصات خودش، خانوادگی، پرچمی بودن او و در قسمت روابط نامشروع او که با این و آن داشته و در چوب خط آن نام ببرک کارمل هم دیده می شود و با سابقهٔ نامیمون او را از نزدیک می شناسد، روی این شناخت کتاب رها در باد را به نقد می گیرم، نه به خاطر بهانه گیری.

آن وقت من با دلایل ثابت می کنم که سبک آقای پرتونادری در آن کتاب دیده می شود و آقای نادری هر قدر که پنهان کاری کند ولی این را گفته نمی تواند که کتاب با نوشتهٔ چند دستی و با سبک های متفاوت، حتی ایرانی گونه نوشته نشده و سبک های نوشتهٔ نویسندگان اتحادیهٔ نویسندگان زمان حزب دموکراتیک خلق در آن دیده نمی شود، بعد من به آقای پرتونادری نشان خواهم داد که یک نان چند فطیر است. مگر وجدانی وجود نداشته باشد که بگوید کتاب رها در باد از نام یک کتاب ایرانی الهام گرفته نشده و توسط یک نفر نوشته شده است.

آقای پرتونادری اولین کسی که کتاب ثریا بهاء را به نقد کشید من بودم و اولین کسی که مرا از مسیر اصلی نقد می خواست دور کند، عظیم بابک بود گردانندهٔ سایت پندار و زرنگار و سایت های وووو که مرا برسرخجهل بالا کرد که من سر دوست دوران جوانی ام یعنی زمان مشروطه خواهان، ببرک کارمل دریغ نکنم. کتاب رها در باد را بی پرده نقد

کنم و در آن نقد نام از شما هم ببرم و بعد از نقد شانزده قسمت کتاب، قلم برسر میز فراموشی گذارم، پرچم را با دار و دسته آن فراموش کنم، تا نوبت به نقد شما برسد.

این فراموشی علتی داشت که صدها دوست من، چه پرچمی و چه در دیگر احزاب بودند از من خواهش کردند که کیوتر نقد از قفس انتقاد و انتقام بیرون بگشتم و در خم محراب فراموشی، سکوت اختیار کنم و داکتر اناهیتا را در پیروی و مهاجرت بیشتر از این اندوهگین نسازم، پاس دوران جوانی و آشنائی را داشته باشم و هم انگشت بر لکه های دامن سازمان زنان که ثریا بهاء در کتاب رها در باد سنتراج شان را بسرشان بسته است، لکه شماری نکنم و آقای کاویانی که از خانواده نزدیک پهلوان احمد جان قهرمان واقعی افغانستان است و من نه تنها به خانواده و به خود زنده یاد پهلون احمدجان احترام داشته و دارم، بلکه به پاس آن احترامی که من دارم، آقای کاویانی پیامی توسط آقای حمید محتاط به من می دهد، به پاس نان و نمکی که با خانواده ما خورده اید دامن سازمان زنان را لکه شماری نکنید، کفایت می کند که ثریا بهاء تف خود را بالا انداخته است. استاد محترم مهرین هم خواهش می کند که به خاطر روی نقاب درکشیده سعدالدین خان بهاء قلم کوتاه ساز و صدها پرچمی که دوست من بودند به من نوشتند که اگر عظیم بابک به نام دوستی آبرویی به ببرک نمی ماند، تو به خاطر یک... پوستین آتش نزن و آقای جرأت گرداننده سایت وزین آریائی، پسر کاکایم نه تنها از نشر نوشته های من در قسمت کتاب رها در باد خودداری کرد، بلکه به من گفت که من مثل تو در پرچم نبودم، همان طوری که ببرک دوست تو بود، دوست من هم بود، این نوع نوشته ها مرا اذیت می کند.

سید قدوس نویسنده و مؤرخ توانا که جنگ های کابل را با شهامت نوشته و حیثیت برادرزاده را به من دارد، خشمگین می شود و در تیلیفون به من می گوید نباید با بچه های خرد سال به ظاهر دوست ببرک کارمل تو دست و گریبان قلم نرم کنی و این بیت را می خواند، خدا کند که من درست نوشته باشم.

دشمن دانا بلندت می کند بر زمینت می زند نادان دوست

و هم نویسنده واقیعت بین و واقیعت نویس آقای روشن بعد از نشر چند مقاله من در قسمت کتاب رها در باد به اثر فشار دوستان خودش از نشر نوشته من خودداری می کند و به من می گوید به عظیم بابک دوستان توصیه کردند و من دیگر نقد های کتاب رها در باد را نشر نمی کنم که دوستی من و آقای روشن مسؤول سایت آزادی در دنمارک هنوز ادامه دارد. این نوع سفارش ها زیاد صورت می گیرد و من ناگزیر می شوم که دست از نقد کتاب رها در باد بردارم و بگذارم که اسپ قلم خانم ثریا بهاء در سایت خاوران به سفارش دستگیر خان پنجشیری جولان کند. خانم ثریا بهاء به تحریک محترم آهنگ، پسر محمد مهدی خان، که زمانی از همسنگران پرچم شناخته می شد زیر دم قلم خانم بهاء خارگزاری کند تا از قرتک زدن نماند و هم درجست و جوی چند فرصت طلب شود تا خیراتی نقدی در قسمت کتاب رها در باد بنویسند و از دریای خت آلود ماهی شهرت طلبی بگیرند. در پائین نوشته بالا، نوشته آقای پرتونادری را می توانید بخوانید و قضاوت کنید:

نوشته ای از شاعر بزرگ پرتو نادری در پیرامون متن های سخیف و انتقام جویانه از سوی دشمنان کتاب (رهادر باد) دوستان! می دانید مرا به خاطر کتاب «رها در باد» نوشته ثریا بهاء [بهاء]، چقدر دشنام داده اند، مانند بچه های کوچه! من ثریا بهاء [بهاء] را تا هنوز در چند کیلو متری خود ندیده ام. هر چند ما در یک دوره در دانشگاه کابل درس می خواندیم! اما مرا از همان روزگار میانه بی [میانه ای] با پرچمی ها نبود! می دانید آن ها چقدر با فرهنگ کوچه و قبیله مرا دشنام داده اند! نمی توانم بگویم، احمقانه پنداشته اند که گویی بخش های از آن کتاب را من نوشته ام. می خواهم بگویم ای کاش می توانستم چنین کتابی بنویسم. پس از خواندن این کتاب من به ثریا بهاء به حیث یکی از بانوی [بانوان] بزرگ این سرزمین احترام دارم. فری بر قلم تو باد ثریا!

من در پشاور بودم کتب « اردو و سیاست » به نشر رسید. می دانید چقدر به آن مرد دشنام دادند! من می دانم، گفتند که این کتاب را کسانی دیگری نوشته اند ، بعد عظیمی چنان در سنگر دفاع خود استاد که در برابر هر مقاله بی[مقاله ای] یک کتاب نوشت. تا این که توطئه پردازان را سر جای شان نشاند!! حالا در باره کتاب رها درباد همان داستان ساده لوحانه است که تنها می تواند خران سیاسی را قناعت دهد!!!

ثریا ! به تو هم دشنام های بدی داده اند؛ بسیاری از این دشنام سالاران کسانی اند که نمی پندارند که تو چنین کتابی را نوشته باشی که این امر به حسادت، حماقت ادبی و سیاسی آنان بر می گردد. من اخیراً[اخیراً] رفتم به زادگاه خود و دوستانی مرا بردند به فرخار. من چمن خوس ده را دیدم، کتاب تو یادم آمد. یادم آمد که در پیوند به جایگاه جهاد مردم فرخار خاموشی صورت گرفته است. وقتی در روشنی شهادت[شهادت] رویا روی شدن را ندارند ناگزیر سیما های اهرمی خود را در پشت نام ها مستعار پنهان می کنند! اگر تو مردی یا زن چرا استوار به میدان نمی آیی! آیا گاهی اندیشیده ای که با دشنام دادن رویداد های تاریخ را نمی توان عوض کرد. چقدر درمانده ای که جز دشنام سخنی نداری. برو کتابی بنویس و همه گفته های ثریای بهاء[بهاء] را یاده معرفی کن. تو دشنام می دهی همه گان[همگان] را باور چنین است که ثریا برحق[به حق] است نه تو! هیچ کس نمی داند که چه روزگار دشواری را پشت سر می گذارم، ورنه باید پیش از این به پاسخ این گزاره گویانی که جز دشنام دادن فرهنگی[فرهنگ] دیگری ندارند می پرداختم. من در پیوند به این کتاب خواهم نوشت!!!

زنی می نشیند و دست کم هشت صد صفحه کتاب می نویسد ، کتابی که هم تاریخ است ، هم رویداد نویسی و هم خاطره نویسی، آن هم با زبان پیراسته و زیبا. شاید کمتر کسی بوده باشد که کتاب رها درباد را آغاز کرده و تمام نکرده باشد. در چند سال اخیر این یکی از کتاب های بزرگی است که من خوانده ام. من در پیوند به کتاب می نویسم!!!
بانوثریا بهاء نامت ستوده باد!!)

نوٹ:(نامت ستوده باد) که تکیه کلام آقای پدram شوهر فرشته حضرتی است، شاید آقای پرتونادری از سبک پدram به خاطر دوستی که با ثریا بهاء پدram دارد، پرتونادری تبرک گونه استفاده کرده باشد، این ادعای سبک شناسی نیست، چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است.

شنبه ۲۲ نومبر ۲۰۱۴

یادداشت:

اغلاط املائی پرتو نادری این درپوزه گر، ننگ اهل قلم و پایبوس جنایتکاری چون عطا محمد والی بلخ، در بین گروه [] گرفته شده است.

ویراستار پورتال AA-AA